

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

این فرمایش صاحب هدایة المسترشدين(ره) را که در ما نحن فيه باید به مقداري قضاء کند، که یقین به برائت برایش حاصل شود عرض کردیم و دلیلی را هم بر این مدعا اقامه کرده، بیان کردیم، که مرحوم آقای خوئی(قدس سره) هم دو اشکال بر این دلیل وارد کرده بودند.

اشکال اول مرحوم خوئی(ره) بر صاحب هدایه(ره)

قبل از اینکه اشکال دوم را بیان کنیم، ببینیم که اشکال اول آیا وارد است یا نه؟ ایشان در اشکال اول فرموده‌اند: اگر زمان تنجز قبل از زمان تردد باشد، فرمایش شما تام است، یعنی اگر در زمانی تکلیف به صورت منجز وارد شده باشد، بهد در زمان متاخری تردید کنیم در اینکه آیا این تکلیف منجز دائر مدار اقل است یا اکثر؟ در اینجا کلام شما را قبول داریم و چه بسا می‌خواهند بفرمایند: این مثالی که برای فاسق و فسقه زده‌اید، از همین قسم است.

در مثال فسقه فرموده‌اند: در هر روزی چون فوت يك امر تدريجي است، وجوب قضاء هم تدريجاً منجز می‌شود، مثلاً امروز که نماز نمی‌خواند، يك وجوب قضاء به صورت منجز بر ذمه‌اش می‌آید، فردا که نماز نمی‌خواند، باز همین طور، حال بعد گذشت يك یا دو سال، که در این بین شاید چند نماز هم خوانده باشد، در اینجا شك می‌کند که آیا این مقدار نمازی که از او قضاء شده، آیا مثلاً صد روز بوده یا دویست روز بوده؟

ایشان خواسته‌اند بفرمایند: در اینجا چون قبلاً وجوب قضاء بر این شخص منجز شده بوده و زمان تنجز هم قبل از زمان تردد است، لذا بعد از آن که مقدار اقل را انجام داد، احتمال تکلیف منجز وجود دارد و احتمال تکلیف منجز خودش تنجیزآور و منجز است.

اما در جایی که زمان تنجز و زمان تردد یکی است، مثل این مثال که کسی از خواب بیدار می‌شود، نمی‌داند که آیا يك روز خوابید، یا دو روز؟ در اینجا اصل وجوب قضاء منجزاً بر او هست، اما در مقدار این تکلیف منجز تردید دارد که آیا مقدارش مقدار اقل است یا اکثر؟ که در اینجا فرموده‌اند: دیگر این فرمایش شما تام نیست.

نقد و بررسی اشکال اول مرحوم خوئی(ره)

این اشکالی که مرحوم آقای خوئی(ره) کرده‌اند، واقعش این است که وقتی در عبارت ایشان دقت می‌کنیم، مجرد يك دعوا و ادعا است، یعنی هر چه در عبارت دقت کنید که چه دلیلی بر وجود فرق بین اینها دارید؟ هیچ دلیلی آورده نشده است. چه دلیلی داریم که اگر زمان تنجز قبل بود و زمان تردد بعد، باید مقدار یقینی یعنی مقدار زائد هم آورده شود، یعنی باید یقین به برائت ذمه پیدا کند، اما اگر زمان تنجز و زمان تردد یکی بود، اینجا به همان مقدار اقل کفایت می‌کند؟ پس اولاً در فرمایش ایشان بر این فرق دلیلی اقامه نشده است.

ثانیاً به نظر ما وجود فرق بین اینها في غاية البطلان است و نمی‌توانیم بگوییم: در اینجا فرق وجود دارد، برای اینکه اگر ملاک تکلیف منجز است و می‌گوییم: بعد از انجام اقل هم، هنوز احتمال آن تکلیف منجز هست، در هر دو مورد هست، اگر هم بگوییم: تکلیف منجز نیست، این هم مثل اصل ثبوت تکلیف است.

اگر گفتیم که در جایی که يك تکلیف منجز دارید، اگر از اول نمی‌دانید که این تکلیف منجز، به مقدار اقل منجز شده یا به مقدار اکثر، نسبت به اکثر مثل شك در اصل تکلیف می‌شود، همان طور که اگر در اصل ثبوت تکلیف شك کردید، لذا باز هم فرقی بین این دو نیست.

بالاخره نه تنها ایشان فقط مجرد ادعایی را بیان کرده و فرقی ذکر نکرده‌اند، اشکال دوم این است که اصلاً قابلیت فرق در ما نحن فیه وجود ندارد و نمی‌توانیم بین این دو صورت فرقی بگذاریم، اینکه زمان تنجز قبل از زمان تردد باشد، در اینجا چه نقشی دارد؟ بالاخره هر چه دقت کردیم، نتوانستیم برای بیان ایشان وجه درستی را در اینجا تصویر کنیم.

خوب والد بزرگوار ما(دام ظلّه) هم در کتاب تفصیل الشریعه اشکال ایشان را بیان کرده و پذیرفته‌اند و دیگر در مقام مناقشه بر این اشکال برنیامده‌اند.

اشکال دوم مرحوم خوئی(ره) بر صاحب هدایه(ره)

اشکال دومی که ایشان بر صاحب هدایه(ره) وارد کرده این است که فرموده‌اند: اصلاً آنچه که صاحب هدایه(ره) بیان کرده، «لا يرجع الي محصل»، چون تنجیز تکلیف دائر مدار منجز است، یعنی سبب تنجیز تا منجز نباشد، تنجز نیست، لذا تنجز حدوثاً و بقائاً دائر مدار منجز است.

بعد ایشان فرموده‌اند: در مواردی که اسمش را قاعده یقین می‌گذاریم، مثلاً یقین پیدا کردید که زید دیروز عادل بوده، الان که در عدالت دیروز زید شك می‌کنید، یا مثلاً دیروز یقین به نجاست داشتیم، که در اینجا حکم بر ما تنجز پیدا کرده، الان در آن یقین دیروز شك می‌کنیم، خوب در این گونه موارد اصول جریان دارد، یعنی می‌توانیم اصالة الطهاره جاری کنیم، لذا برای اینکه دیگر علم به نجاست نیست، با از بین رفتن علم به نجاست، یعنی دیگر سبب تنجیزی در اینجا وجود ندارد.

بعد فرموده‌اند: همین مطلب در ما نحن فیه هم وجود دارد، یعنی مکلف از اول علم به وجوب قضاء دارد، حال وقتی بین اقل و اکثر شك می‌کند، نسبت به اقل چون هنوز علم وجود دارد، لذا منجز است، اما نسبت به اکثر دیگر علم وجود ندارد، لذا در اینجا دیگر سبب تنجیز نسبت به اکثر از بین می‌رود و به تعبیر ایشان «و اذا زال العلم زال التنجز لا محال».

در ما نحن فیه علم به وجوب قضاء در سابق داشته، الان که در اقل و اکثر شك می‌کند، علمش نسبت به اقل باقی می‌ماند، اما

نسبت به اکثر علمش زائل می‌شود، لذا دیگر نسبت به اکثر تنجزي وجود ندارد و ما هم نسبت به اکثر احتمال تکلیف منجز را نمی‌دهیم، یعنی سبب تنجيز وجود ندارد، لذا شك در تکلیف زائد می‌شود و در اینجا باید اصالة البرائة را جاری کرد.

نظر استاد محترم درباره کلام صاحب هدایه(ره)

این اشکال دوم مخرب اشکال اول ایشان هم هست، یعنی نتیجه این می‌شود که در جایی که کسی شك در تنجز تکلیف دارد، چه یقین به تنجز در زمان قبل باشد و بعد شك در اقل و اکثر پیدا کند، یا زمان تنجز و زمان تردد یکی است، طبق این بیان هیچ فرقی بین این دو وجه نیست، یعنی خود همین اشکال دوم، درست مخرب اشکال اول است، برای اینکه ایشان فرموده: «إذا زال العلم زال التنجز»، چه زمان تنجز قبل باشد یا مقارن.

حال تعجب این است که مرحوم آقای خوئی(ره) قبل از اینکه این نظریه را بیان کنند، فرموده‌اند: محل کلام در جایی است که شك در ثبوت اصل تکلیف داشته باشیم، اما جایی که تکلیف منجز بوده و ما بین اقل و اکثر تردد می‌کنیم فرموده‌اند: آنجا از محل نزاع به طور کلی خارج است و در آنجا باید نسبت به اکثر اصالة الاشتغال را جاری کرد.

عرض ما این است که با وجود این دو اشکال، خصوصاً اشکال دوم به این نتیجه می‌رسیم که اصلاً این تقسیم که بگوییم: تارة یقین به تنجز داریم، اما در اقل و اکثر شك می‌کنیم و تارة در اصل ثبوت تکلیف شك داریم، تقسیم درستی نیست، اصلاً از نظر صناعی نمی‌توانیم بگوییم: گاهی اوقات شك ما در ثبوت تکلیف است و گاهی هم در تکلیف منجز واصل است.

تعبیر ایشان این است که گاهی شك در اصل ثبوت تکلیف است و گاهی هم شك در وجود تکلیف منجز واصل است، خوب چه فرقی با هم دارند؟ این مجرد يك تعبیر است، لذا اشکال ما این است که هیچ یک از فقهاء بین این دو مورد فرق نگذاشته‌اند، بلکه در تمام این موارد گفته‌اند که اینها از مصادیق شك در اصل تکلیف است.

حال خصوصاً با این اشکال دومی که مرحوم خوئی(ره) به صاحب هدایه(ره) کرده‌اند، که «إذا زال العلم زال التنجز»، پس در جایی هم که قبلاً تنجز پیدا کرده، بعد بین اقل و اکثر شك می‌کنیم، در اینجا هم شك ما نسبت به اکثر، شك در اصل تکلیف زائد است، مگر اینکه بگوییم: در اینجا اشتباه از مقرر است، چون تنقیح به قلم شریف مرحوم آقای خوئی(ره) نیست، دیگر مجالی هم نشد، که کتاب فقه الشیعه که تقریرات دیگری از ایشان هست را ببینیم.

علی‌ای حال در اینجا صدر و ذیل مطلب را که کنار هم بگذاریم، این نکات و ملاحظات نسبت به کلمات ایشان وجود دارد.

مستند نظریه سوم

نظریه سوم که نظریه مشهور است، که قائل‌اند که کسی که مدتی بالتقلید عمل کرده، یا تقلید غیر صحیح داشته، باید به مقداری که برائت ذمه برایش حاصل می‌شود، انجام دهد اما فرقی با قول دوم این است که فرموده‌اند: یقین به برائت ذمه لازم نیست، بلکه ظن به برائت ذمه هم کفایت می‌کند.

در ابتدا به ذهن می‌آید که اصلاً مستندی برای این فتوای مشهور وجود نداشته باشد، برای اینکه ما نحن فیه، یا از مصادیق شك در اصل تکلیف است، که باید اصالة البرائة جاری بشود و یا از موارد قاعده اشتغال است، که بگوییم: اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد، که باید اصالة الاحتیاط جاری شود، اما ظن به برائت ذمه چه وجهی دارد؟

لذا در ابتدا به ذهن می‌آید که برای این کلام مشهور اصلاً نشود مستندی ذکر کرد، لکن بعد از دقت می‌توانیم بگوییم که مشهور نظرشان بر این است که ما نحن فیه از موارد قاعده اشتغال است، لکن اگر بخواهیم در اینجا قاعده اشتغال را جاری کنیم، مستلزم عسر و حرج است، خوب خیلی از جوان‌ها اوائل تکلیفشان مدتی بالتقلید عمل کرده‌اند، حال که به سن سی، چهل سالگی رسیده‌اند، می‌گویند: نمی‌دانیم چند سال اول تکلیف نمازمان باطل بوده، که اگر بخواهیم بگوییم: باید این قدر نماز بخوانید، تا یقین به براءت زمه پیدا کنید، این مستلزم حرج است.

بنابراین اگر بخواهیم اصالة الاشتغال را در اینجا جاری کنیم، این مستلزم حرج است، اگر هم بخواهیم در اینجا اصالة البراءة جاری کنیم، مستلزم علم به مخالفت می‌شود، یعنی علم پیدا می‌کنیم که داریم مخالفت می‌کنیم.

شبهه این را در باب استطاعت هم بیان کرده‌اند، که اگر کسی کاسبی می‌کند، کاسبیش هم خوب است، هر سال که شك می‌کند که امسال مستطیع شد یا نه؟ اصالة البراءة جاری می‌کند، خوب این لازمه‌اش این است که تا آخر عمر اصلاً حج نرود، یا کسی که زراعت می‌کند و شك می‌کند گندمش به حد نصاب رسیده یا نه؟ خوب شبهه موضوعیه است اصالة البراءة جاری می‌کند و ...، که این اصالة البراءة چون مستلزم علم به مخالفت و وقوع در مخالفت عملیه است، لذا می‌گویند: اصالة البراءة را نمی‌شود این گونه جاری کرد.

پس اصالة الاشتغال جاری نمی‌شود، چون مستلزم حرج است، اصالة البراءة هم جاری نمی‌شود، چون مستلزم علم به وقوع مخالفت است، لذا گفته‌اند: «خیر الامور اوسطها»، حد وسطش این است که بگوییم: مقداری انجام دهد، که ظن به فراغ پیدا نکند.

عقل می‌گوید: در جایی که امتثال یقینی برای شما امکان ندارد، از این امتثال یقینی يك درجه پایین‌تر، امتثال ظنی کافی است، لذا مشهور قائل‌اند به اینکه اگر ظن به فراغ پیدا کرد، این کفایت می‌کند.

برای فردا مقداری روی ابعاد مسئله دقت بفرمایید، تا ان شاء الله نتیجه‌گیری بحث را داشته باشیم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين